



طارق علی، نویسنده و متفکر سیاسی چپ، در گفت‌وگو با سایت کانترپانچ:

پیکار علیه نئولیبرالیسم در اروپا



✎ **ترجمه: نوژن اعتضادالسلطنه**

✎ برای نخستین بار در تاریخ سیاسی یونان، یک حزب چپ‌رادیکال (سیریزا) در انتخابات سراسری پیروز شد. به‌نظر شما واکنش اروپای نئولیبرال و به‌طور خاص کشور آلمان به این موضوع چگونه خواهد بود؟ این نقطه آغاز پیکار علیه ریاضت و نئولیبرالیسم در اروپا خواهد بود. در این‌میان دوروند از زمان آغاز پیروزی انجام خواهند شد؛ نخست آنکه نخبگان اتحادیه اروپا به رهبری آلمان تلاش خواهند کرد تا از طریق ترکیبی از اهرم‌های تهدید و امتیازدهی سیریزا را رام و سربراه کنند. هدف این عملیات ساده است. آنان تلاش می‌کنند در گام‌های اولیه درون سیریزا شکاف ایجاد کنند.

موضوع دوم، سطح بالای انتظارات از سیریزا در دوره انتخابات و پس از آن است. بسیج توده‌ای برای حفظ دولت تازه بسیار اهمیت دارد. قوانین تعدیل اقتصادی و مقررات اتحادیه اروپا درباره بازپرداخت بدهی‌ها باید پیش از هرگونه حرکتی به‌منظور اجرای برنامه‌های سازنده دراستای منافع اجتماعی رد شوند. سه‌ماهه نخست دولت سیریزا حایزاهمیت خواهد بود، چراکه مشخص می‌شود چه چشم‌انداز اقتصادی و سیاسی در مقابلش قرار دارد. نئولیبرالیسم را نمی‌توان یک شبه نابود کرد، بلکه برای انجام این هدف نیازمند اراده بزرگی هستیم.

✎ آیا اعتقاد دارید در درون چارچوب متصلب کنونی اتحادیه اروپا، دولتی متشکل از اعضای سیریزا قادر خواهد بود اهداف سیاسی خود را به پیش ببرد و وعده‌هایش درباره اصلاحات به‌منظور جلوگیری از رشد بحران انسانی را عملی کند؟ اولویت‌های نخست چنین دولتی باید چه باشد؟ آیا گمان می‌کنید که سیریزا و «آلکسیس سیراس»، به‌عنوان رهبر آن حزب، می‌توانند شرایط اجتماعی- سیاسی موجود را به‌گونه‌ای دیگر بازتعریف کنند و مسیر تازه‌ای را برای کشورشان ترسیم کنند؟

اجرای اهداف فرآیندی زمان بر خواهند بود. ما این موضوع را از تجربه آمریکای جنوبی آموخته‌ایم بااین حال، آغاز این راه ضروری است و رهبران باید این اطمینان را کسب کنند که همه‌چیز برای اجرای خواسته‌های‌شان مهیا شده است. شفافیت، مولفه ضروری برای سازماندهی توده‌ها و سیاسی‌کردن آنهاست. حمایت عمومی بیشتر اروپایی‌ها در خیابان‌های دیگرشهرهای اروپایی باعث تمایل بیشتر سایرین به سوی خواسته‌های یونان خواهد شد. درنهایت، بر این باورم اگر نخبگان اتحادیه‌اروپا و حوزه‌پولی یورو امتیازات معنی‌داری را به یونان ارایه نکنند، تنها بدیل باقی‌مانده برای یونان خروج از اتحادیه اروپا خواهد بود؛ اقدامی که می‌توان آن را غیرقانونی نیز قلمداد کرد. پس از آن برنامه‌دوم باید اجرا شود. دولت سیریزا درصورت پیومدن مسیری سیاسی اجازه دهد یونان توسط اتحادیه‌اروپا به غارت‌شدن ادامه دهد، این موضوع خطر عمده‌ای را برای آن جریان به‌همراه خواهد داشت و به‌نفع چپ‌های سازشکار با اتحادیه اروپا همچون جریان «پاسوک» تمام خواهد شد. من گمان نمی‌کنم چنین گزینه‌ای تحقق یابد و فکر می‌کنم «آلکسیس سیراس» درمقابل مدافعان اتحادیه اروپا در درون صفوف چپ‌های یونان مقاومت خواهد کرد، بااین حال، نباید فراموش کرد که فشارها به‌خصوص از جانب آلمان‌ها که در حوزه پولی یورو دست بالاتر را دارند بسیار شدید خواهد بود. این خطر درحالی است که ملی‌گرایی آلمانی درحال‌رشد است و نگرانی‌ها درباره افزایش قدرت جنبش «پکید» به طرز قابل‌توجهی دیده می‌شود.

✎ نظر شما درباره موقعیت اجتماعی- سیاسی کنونی در یونان چیست؟

وضعیت کنونی قطبی شده است. فاشیست‌های هوادار جریان شفق طلایی و بقایای جریانات محافظه‌کار که در اردوگاه نادرست در جریان جنگ داخلی یونان قرار گرفتند اکنون حمایت بخش قابل‌توجهی از جمعیت یونان را به سوی خود جلب کرده‌اند. نمی‌توان این موضوع را نادیده گرفت در نتیجه خطری جدی احساس می‌شود. رشد حمایت از سیریزا (و جریان مشابه تحت‌عنوان «پودموس» در اسپانیا) از جمله تحولات پسمانثیت در اروپا محسوب می‌شوند. با این حال، در این مسیر سیریزا باید با الیگارش یونان مقابله کند که کاری دشوار خواهد بود. سیریزا همچنین مجبور به مواجهه با مافیای کشتی‌داران است که انحصار رسانه‌ها را در دست دارند و مالیات کمی را نیز می‌پردازند. به این جریان باید کلیسای ارتدوکس یونان را هم اضافه کرد که از پرداخت مالیات معاف است. این به آن خاطر نیست که کلیساهای یونان فقیر هستند، برکه بالعکس مالیات آنها از آن نهادهایی است که تحت‌سلطه الیگارش یونان قرار دارند. درمورد صاحبان کشتی، دولت باید آنان را مجبور به پرداخت مالیات کند تا از این طریق کشور از نظر اقتصادی گامی به جلو بردارد و کارکرد صحیحی داشته باشد. مسلماً اتخاذ چنین تصمیماتی نخبگان اتحادیه اروپا را آزرده‌خاطر، اما حمایت جمعیت وسیعی را در کشورهای اروپایی کسب خواهد کرد و موجب چنددستگی در میان هواداران و رهبران اتحادیه اروپا می‌شود.

✎ آیا گمان می‌کنید که برد سیریزا در انتخابات پیش رو می‌تواند تأثیری دومینویی بر دیگر کشورهای اروپایی داشته باشد و در دیگر نقاط قاره اروپا نیز شاهد به‌قدرت‌رسیدن احزاب چپ‌رادیکال باشیم؟



سیریزا نخستین حزب در اروپاست که از طریق انتخاب به قدرت می‌رسد و پس از آن مرکز قوای قانونگذاری در اروپا و نظام اقتصادی مطلوب آن را به چالش خواهد کشید. سیریزا نئولیبرالیسم مالی را به چالش می‌کشد. با انتخابات منطقه‌ای که در ماه می آینده در اسپانیا برگزار خواهد شد ما احتمالاً شاهد زنجیره جالب‌توجهی از واکنش‌ها خواهیم بود. احتمالاً احزاب چپ‌رادیکال در پرتغال و آلمان نیز درک خواهند کرد که نسخه سوسیال دموکراسی برای مقابله با نئولیبرالیسم دستورالعملی شکست‌خورده و فاجعه‌بار است.

✎ پناهندگان در یونان، اسپانیا و ایتالیا و سایر کشورهای عضو اتحادیه اروپا در اردوگاه‌های پناهندگی به سر می‌برند درحالی‌که شرایط بسیار بدی در این مکان‌ها وجود دارد. دولتی تحت‌رهبری چپ‌ها در اروپا چگونه می‌تواند با موضوع مهاجرت و پناهندگان مواجه شود، درحالی‌که قوانین سختگیرانه‌ای در چارچوب حقوقی اتحادیه اروپا برای این منظور درنظر گرفته شده‌اند؟

موضوع مهاجرت درحال تبدیل‌شدن به مقوله‌ای بغرنج است؛ چراکه قوانین ریاضت اقتصادی، بیکاری، شرایط بد و ناپایدار شغلی و موضوعات

یک‌بام و دوهوای شارلی!

فریدون مجلسی . تحلیلگر روابط بین‌الملل

آغوش خود می‌گیرند؟

اخیراً مطلبی در ویکی‌پدیا منتشر شده، از سوی شخصی به نام سینه. ایشان از کارتونист‌های پیشین همان نشریه شارلی بوده است. او در یادداشتی زیر عنوان «من سینه هستم!» می‌گوید در سال۲۰۰۸ که فضاحت گماردن «ژان سارکوزی»، پسر ۲۲ساله «نیکلا سارکوزی»، رئیس‌جمهور وقت فرانسه که هنوز دانشجوی بود به مدیرعاملی موسسه مالی عظیم



دیگری را با خود به‌همراه دارد. چارچوب حقوقی اروپایی، بنیادی نژادپرستانه دارد در جایی که غیراروپایی‌ها را نگران کرده است. «سیریزا» «پودموس» به‌طور آشکار از حقوق مردمانی که درنتیجه جهانی‌سازی آمریکا و اتحادیه اروپا آسیب دیده‌اند اعلام حمایت کرده‌اند. درصورتی‌که منابع لازم برای بهبود وضعیت زندگی شهروندان خارجی آزاد شوند تغییر قوانین مرتبط با مسائل مهاجرتی آسان‌تر خواهد شد. این درحالی است که سیاستمدارانی از احزاب اروپایی راست و میانه کشته‌شدن مهاجران در آب‌های اروپایی را توجیه می‌کنند. آنان درحالی این موضع غیرانسانی را اتخاذ می‌کنند که از درک علت مهاجرت این افراد و این موضوع که چه کسانی چنین شرایطی را برای‌شان به‌وجود آورده‌اند عاجزند. بلایای زیست‌محیطی و فجاج اقتصادی، همزمان با جنگ‌هایی که غرب آغازگر آنها بوده است، باعث ایجاد مصیبت‌های عمده در سال‌های‌اخیر شده‌اند. نمونه کلاسیک مرتبط با این موضوع را می‌توان در قالب اخراج آفریقایی‌ها از لیبی پساقذافی پس از حمله نیروهای ناتو مشاهده کرد که بسیاری از آنان مجبور به مهاجرت به مالی شدند درحالی‌که مدتی پس از آن با مداخله نظامیان فرانسوی در آن منطقه برای محافظت از دولت مالی مواجه شدند.

✎ بازارهای مالی با مقررات خود بر عرصه سیاست تسلط دارند و دموکراسی را نیز به اقتیاد خود در آورده‌اند. آیا درحال حاضر دولتی چپ‌گرا قادر به مقابله با نظام بازار در درون چارچوب سرمایه‌داری خواهد بود؟

بله، درحال‌حاضر این موضوع در صدر اولویت‌ها قرار دارد و آنچه که دولت‌های بولیواری در آمریکای لاتین در طول ۱۵سال گذشته انجام داده‌اند نیز در همین راستا بوده‌اند. آنان در این راه موفقیت‌هایی را کسب کرده‌اند. بنیادگرایان بازار جریانی را هدایت کرده‌اند که منجر به زوال دموکراسی شده است (ولفگانگ استریک جامعه‌شناس آلمانی به‌خوبی روند این زوال را در کتاب‌ها و مقالاتش توضیح داده است). همین مسیر بود که به بحران وال‌استریت در سال۲۰۰۸ انجامید. آنچه اکنون ضروری است، ترکیبی از مقررات وضع شده جدید و مداخله دولت است تا از طرق آن منافع‌عمومی کسب شده و صنایع تولیدی با سرمایه خود بتوانند دست‌کم سطحی از مشارکت مردمی را تضمین کنند.

✎ پیش‌بینی شما درباره آینده اتحادیه اروپا چیست؟

اروپا در وضعیت بدی به‌سر می‌برد. اکنون سیاست تابع اقتصاد است و وضعیت دموکراتیک بر آن حاکم است. اکنون وضعیتی به‌وجودآمده که به‌گونه‌ای مضحک نخبگان اتحادیه‌اروپا «جنوبی‌های تبت» را مقصر وضع ایجادشده معرفی می‌کنند. این تنها استدلال چپ‌ها (که درحال‌حاضر در اتحادیه اروپا از جایگاه ضعیفی قرار دارند) نیست که درباره وضعیت کنونی اظهار نگرانی می‌کنند، بلکه افرادی چون «جورج سوروس» نیز از نگرانی‌های خود درباره خطر نابودی اتحادیه اروپا می‌هراسد. همین‌طور پاپ فرانسیس در واتیکان می‌گوید: «به‌نظر می‌رسد ایده‌های بزرگ که الهام‌بخش اروپا بودند اکنون در حال رنگ باختن هستند.» واقعیت آن است که رویکرد مبتنی بر واحد پولی واحد در دریاهای مدیترانه مرده است. ما امروز نیازمند بدیل هستیم. درصورتی‌که توافقی مشترک بر سر آن وجود داشته باشد می‌تواند بهتر تحقق یابد. بااین‌حال، نامحتمل است که دولت‌های رادیکال تازه تصمیماتی یک‌جانبه را اتخاذ کنند. خطر اصلی‌ای که درحال‌حاضر وجود دارد آن است که دولت‌های راست‌گرای افراطی به قدرت برسند و وضعیت کنونی را از آنچه هست پیچیده‌تر کنند: موضوعات مهاجرت، اسلام‌هراسی و... همه این نشانه‌ها بر روی دیوارهای اروپایی قابل مشاهده هستند.

«دفانس» در پاریس، مطلبی نوشته بود درباره اینکه آن پسر برای اینکه بتواند با خانم «جسیکا سابلون»، دختر نروتمند یهودی ازدواج کند به مذهب یهود گرویده است... و برایش آینده درخشانی پیش‌بینی کرده بود. پس از آنکه آن مطلب با انتقاد روزنامه‌نگاری یهودی مواجه می‌شود که آن را ضدیهودی تلقی می‌کند، سردبیر همان مجله از او می‌خواهد که یا فوراً یادداشت پوژی بنویسد یا اخراج خواهد شد! و پس از مخالفت آقای سینه او را اخراج می‌کنند! آقای سینه می‌گوید از سوی سازمانی یهودی تهدید به مرگ هم می‌شود. می‌گوید که با مراجعه به دادگاه نتوانست ۴۰هزاریورو غرامت اخراج غیرقانونی خود را بگیرد. اما یک‌بام‌دوهوا و داوری جانبدارانه، امر قدسی آزادی بیان را تبدیل به یک بهانه می‌کند!

جهان

سیاست سعودی در عهد سلمان

سلمان الدوسری*
ترجمه: آزاد حاجی‌آقایی

در سیاست سعودی چه‌چیزی تغییر می‌کند؟ این سوال، پرسش مهمی است که از زمان درگذشت «ملک عبدالله بن عبدالعزيز» پادشاه سابق عربستان و رسیدن «ملک سلمان» به پادشاهی، مکرراً در رسانه‌های غربی مطرح می‌شود. ریاض با مسایل کلان خود چگونه برخورد خواهد کرد؟ سیاست نفتی این کشور چگونه خواهد بود؟ و چه تغییراتی در عرصه سیاسی عربستان سعودی به وقوع می‌پیوندد؟ اما متأسفانه بیشتر پاسخ‌های ارایه شده به این پرسش‌ها، به دلیل نبود اطلاعات قابل اعتماد، تنها برای متقاعدکردن مخاطبان داده می‌شود و نتایج عمدتاً بر حدس و گمان استوار است.

برکسی پوشیده نیست که سیاست عربستان سعودی مدتی طولانی است که با تغییر با انقلابی ناگهانی مواجه نشده است؛ تا جایی‌که سیاست این کشور همواره مبتنی بر اصول و مبانی جغرافیایی، تاریخی، دینی، اقتصادی، امنیتی، سیاسی در چارچوب عمده‌ای جای گرفته است؛ این سیاست‌ها قبل از هرچیز مبتنی بر عدم دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر، رد قاطعانه هرگونه تلاش برای دخالت در امور داخلی ریاض، تقویت مناسبات با دولت‌های خلیج و شبه‌جزیره عربستان و حمایت از ایجاد رابطه با کشورهای عربی و اسلامی در راستای خدمت به منافع مشترک این کشورها و دفاع از منافع آنها بوده است. ریاض در حقیقت به‌دنبال سیاستی مبتنی بر ارایه نقش فعال در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و ایفای نقش متعادل در تولید و بازاریابی نفت بوده است. عربستان سعودی یکی از بزرگ‌ترین تولیدکننده و دارنده بیشترین حجم ذخایر نفتی در جهان است، به‌همین دلیل برای هر نظری که دگرگونی سیاست خارجی عربستان را پیگیری می‌کند، مهم است که عربستان از این چارچوب و اصول اولیه تخطی نکند، چراکه در حقیقت اصول سعودی اصولی ثابت و پایدار بوده و این سیاست‌ها نیز منعکس‌کننده مصالحی است که از منافع این کشور دفاع می‌کند.

اما اصولی که سیاست عربستان سعودی بر مبانی آن استوار شده، درحال گام نهادن در مسیری روشن است و در این مسیر ریاض سعی می‌کند که نهادهای واقعی جامعه قوام یابند. اما می‌توان گفت، سیاست در عربستان سعودی به‌شدت برآنچه که «قدرت نرم» خوانده می‌شود، قوام یافته است؛ اصطلاحی برگرفته از «جوزف نای» تئورسین آمریکایی. از طریق این اصل است که عربستان می‌تواند بر منطقه مسلط شود و اهمیت خود را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی ثابت و تقویت کند و با کشورهایی که به‌زور یا به توطئه دست می‌زنند، مقابله کند. به همین دلیل این کشور با وجود تمامی تحولات نگران‌کننده تجربه شده در منطقه، همواره بر این اصل تأکید کرده است و شاید بارزترین مثال این سیاست هوشیارانه «قدرت نرم»، تور آسیایی ملک سلمان در زمان ولیعهدی بود که به کشورهایی مانند پاکستان، هند، مالدیو، چین و ژاپن رفت. در این سفر، عربستان سعودی به تمام معنا، ارتباط خود را با شرکایش تقویت کرد.

خواننده‌ای به‌نام «عبدالعزیزبن حمد» پس از انتشار یادداشت من با عنوان «پادشاهی رفت و پادشاهی برآمد... ثبات هنر سعودی است» نوشت که یک‌دولت بزرگ «برای آنکه گفته شود ابرقدرت است به بمب اتمی برای تهدید مردم و نابودی تمدن نیاز ندارد، بین عربستان سعودی و دیگر کشورها تفاوت وجود دارد.» و من فکر نمی‌کنم بشود به نتیجه‌ای دست یافت که گوایتر از این سخن شهروند سعودی باشد.

✎**دبیر تحریریه شرق الاوسط**

نگاه

معجزه لانگانا

سیاوش رزمند

تصور کنید شما در کشوری متولد شده‌اید که ۵۰درصد از جمعیت زیر خط مطلق فقر زندگی می‌کنند و ایدز و ابولا از لحاظ همه‌گیری فرق چندانی با سرماخوردگی ندارد. در کنار اینها تصور کنید که شما به‌سختی بین هشت تا ۱۰سال دارید و امکان استفاده از این شانس را دارید که به مدرسه بروید و خوشحال باشید که اولاً مدرسه‌ای وجود دارد که بروید و دوما هنوز به مدرسه شما حمله نشده است و احیاناً دزدیده، کشته یا به جنگ اجباری وادار نشده‌اید.

صبح زود از خواب برخاسته‌اید و از کنار جاده، راه مدرسه خود را که احتمالاً در دوران به‌اصطلاح رونق اقتصادی دهه ۷۰ ساخته شده طی می‌کنید. زیاد خود را درگیر اینکه در «ایچان»، «آدیس آبابا»، «کیشاسا»، «فری‌تاون» یا «نایروبی» هستید، نکنید و تنها به مدرسه‌تان فکر کنید. در بدو ورود است که متوجه می‌شوید محوطه بازی شما توسط حزب حاکم برای انتخابات من‌درآوردی پیش‌رو غصب شده و در حال تخریب است. شما الفبا را می‌دانید پس باید «سی‌سی‌ام»، «پی‌اف»، «ژانو- پی‌اف»، «سی‌سی‌یو» و «سی‌دی‌اس» را به اسم شنیده باشید بدانید که سیاست در کشور شما با کنارهم‌چیدن الفبا حزب به وجود می‌آورد.

خب، مدرسه شما و محیط بازی‌تان اشغال شده است و باید آن را پس بگیرید، در نتیجه نیاز به شعارهایی مناسب و دهان‌پرکن دارید: «تخریب زمین بازی جنایت علیه کودکان است»، «تخریگر تو تا ابد زنده نمی‌مانی»، «کیوپی‌ای پلی گراند» (همان اشغال زمین بازی گیریم که از وال‌استریت به نایروبی برسیم) و از این دست شعارها. حالا خود را مسلح به چوب و سنگ کنید و به زمین بازی حمله کنید. پلیس در مقابل شماس‌ت، البته باید در قدرت سرکوبری‌اش شک کرد، با تنی نحیف از سو، تغذیه و کلاهخودی اوراق از پس‌مانده‌های کمک‌های بین‌المللی که حتی دلیلی نمی‌بیند جلو شما را بگیرد.

نتیجه اما یک‌روز آقایی نسبتاً معمولی برای شماس‌ت با جنگ و گریز و آدرنالین و زدوخورد که از فرط ابزوردبودن تنها خنده‌دار است. محشری درهم‌وبرهم که شما در هشت یا ۹سال‌گی‌تان تازه اگر خوشبخت باشید در مدرسه ابتدایی «لانگانا» در نایروبی کنیا تجربه‌اش خواهید کرد. این داستان آفریقااست که معنای بسیاری از کلمات با دیگر نقاط جهان تفاوت دارد؛ از معنای ناسیونالیسم و وطن‌پرستی که مرهون استعمارگران است با مرزهایی خط‌کشیده‌شده و رهبرانی مجنون که با هیبت‌هایی ابلهانه خود را قهرمان استقلال می‌دانند.

زندگی روزمره در آفریقا چیزی باید شبیه به قماری محکوم به شکست باشد که در بهترین حالت «جاناتان دیمبیلیا» با شاعرانگی مستندوارش پیش‌روی جهانیان پدیدار کند. در آفریقااست که تازه درمی‌یابیم کشور معنایی جز قبیله ندارد و قبیله شخصی است از خون روی صورت روآندا و سیرالئون. ماتم آفریقا تنها بوکوحرام و دیگر جانیان محلی و منطقه‌ای نبوده که پیش از همه اینها «بدل بوکاسا» ی آدمخوار خود را همانند محمدرضا پهلوی کار زده بود و



جشن تاجگذاری را در فقیرترین کشور جهان یعنی آفریقای مرکزی برپا کرد؛ مضحکه‌ای که دیگر دیوانه آفریقا یعنی «ایدی امین»، دیکتاتور اوگاندا هم شرکت در آن را کسر شان دانسته بود. «هالا‌سلاسی» نماینده مسیح در کشورش بود که سرچوخه «هایل مریم» در یک شب از خدایی و حکمرانی خلعتش کرد تا تن کودکان اتیوپیایی لباس پیشاهنگی به سبک آلمان شرقی کند. جنون همانند هر مرض دیگری نضج می‌گیرد و آفریقا را درمی‌نوردد تا به زیمبابوه و رابرت موگابه برسد. اینکه بتوان انبار غله آفریقا را تبدیل به کشوری درهم‌پاشیده‌کرد خود نیاز به استعدادی شگرف دارد که موگابه با سیبل مسخره و کارناوال‌های رنگارنگش به‌راحتی از پس این کار برآمد و شمع ۹۰سالگی‌اش را روی تورم چند هزاردرصدی و تن فروت زیمبابوه فوت کرد. استقلال آفریقا از همان ابتدا کودکی ناقص‌الخلقه از آب درآمد که همان نیم‌جانث را هم جنگ سرد با تیر خلاص به «باتریس لومومبا» بی‌جان کرد. «نلسون ماندلا»، انسانی شریف و مبارزی سرسخت بود ولی آفریقای جنوبی پس از آپارتاید هم چندان محل مناسبی برای زیست نیست که نانمنی و ترس و زاغه‌نشینی خود آپارتایدی دیگر است. بسیاری شاید هنوز هم نمی‌دانند که کشوری به نام «سلاوی» وجود دارد یا در دل همین آفریقای جنوبی کشوری عجیب و محصور به نام «لسوتو» وجود دارد. جنگ‌های داخلی، تجارت‌های کثیف الماس و کودکان جنگجو در کنار منازعات مذهبی- قبیله‌ای، نسل‌کشی‌ها و امراض و قحطی میراث آفریقایی است که غربی‌ها داروهای ابولایش را برای تست به سوییس می‌فرستند.

آفریقای امروز در تلاشی برای زنده‌ماندن است که به رستگاری می‌رسد و نوادگان قدیمی‌ترین اجداد ما انسان‌ها روی زمین از قلب قاره سیاه قدم به جهانی نو می‌گذارند و با خون تعمدی می‌شوند: ما در خانه‌های خود نکست‌ایم و به بنوغ می‌نهایت راک صحرای آفریقایی «تیناروبون» و گیتار جادویی «ابراهیم اغ الحیب» از مالی گوش می‌دهیم که آفریقا ما را می‌نگرد و به‌سوی خویش فرامی‌خواند.